

## مسئولیت دولت و دیوان بین المللی دادگستری

یان برانلی\*

ترجمه: امیر مقامی

به عنوان مقدمه، ضروری است جایگاه و زمینه موضوع اصلی مقاله تبیین شود. زمینه اولیه عبارتست از نقش دیوان بین المللی دادگستری در ایجاد حقوق بین الملل عام. سر هرش لاترپاخت با انتشار کتاب «توسعه حقوق بین الملل توسط دیوان دائمی دادگستری بین المللی» (۱۹۳۴) که در سال ۱۹۵۸ مورد بازنگری قرار گرفت، با رجاع به عملکرد هر دو دیوان، پیش از جنگ (دیوان دائمی) و پس از ۱۹۴۶ (دیوان بین المللی دادگستری)، این دیدگاه را تشریح نمود.

بدون شک در بلندمدت، مهمترین نقش دیوان حل مسالمت آمیز اختلافات است اما نقش قانونگذاری آن نیز قابل توجه بوده و هست. ضمن این که دادگاه های داوری نیز ممکن است در این میان ایفای نقش نمایند؛ این «دیوان» است که به عنوان مفسر اصلی حقوق بین الملل عام، مهمترین آرا را در خصوص مسئولیت دولت ارائه نموده است. تصمیماتی از قبیل آراء قضایای کارخانه در کوروزوف،<sup>۱</sup> کانال کورفور،<sup>۲</sup> نیکاراگوئه،<sup>۳</sup> نائورو<sup>۴</sup> و قضیه مربوط به کارکنان دیپلماتیک و کنسولی ایالات متحده در تهران<sup>۵</sup> از جمله این آرا هستند. موضوع مرتبط دیگر، رابطه دیوان و کمیسیون حقوق بین الملل است. این رابطه دچار هیچ مشکلی نیست و یک رابطه تکمیلی میان آنها برقرار است. کمیسیون در کار تدوین و توسعه رو به پیشرفت حقوق بین الملل توجه دقیقی به همه منابع، مخصوصاً رویه قضایی دیوان مبذول نموده است. در مقابل، دیوان نیز هر جا مناسب باشد چنانکه در قضیه گابسیکوو-ناگیماروس<sup>۶</sup> عمل نمود، به خوبی به مواد پیش نویس تهیه شده توسط کمیسیون استناد کرده است؛ در حالی که این پیش نویس هنوز در مرحله دوم مطالعه در کمیسیون قرار داشت.

\* وکیل در دادگاه های بلکستون، لندن و عضو سابق کمیسیون حقوق بین الملل. نویسنده پیش از این آثاری در حوزه مسئولیت بین المللی دولت به ویژه مسائل مربوط به قضیه کانال کورفو منتشر ساخته است.

<sup>1</sup> *Factory at Chorzów (Indemnity) case* (1928), Series A, No 17.

<sup>2</sup> *Corfu Channel (United Kingdom v Albania) case*, ICJ Reports, 1949, p 4.

<sup>3</sup> *Military and Paramilitary Activities in and Against Nicaragua (Nicaragua v United States) case*, ICJ Reports, 1986, p 14.

<sup>4</sup> *Certain Phosphate Lands in Nauru (Nauru v Australia) case*, ICJ Reports, 1992, p 240.

<sup>5</sup> *United States Diplomatic and Consular Staff in Tehran (United States v Iran) case*, ICJ Reports, 1980, p 3.

<sup>6</sup> *Gabcikovo-Nagymaros Project (Hungary/Slovakia) case, Judgment*, ICJ Reports, 1997, p 7.

مسأله دیگری نیز در خصوص مفهوم اصلی و این رابطه وجود دارد و آن این که گاهی به نظر می رسد مسئولیت دولت به عنوان یک موضوع ویژه در حوزه حقوق بین الملل عمومی است و البته از برخی جهات نیز چنین است. موضوع مسئولیت دولت هنوز یک محرک یا موضوع بنیادین است و لذا نقشی شبه اساسی دارد. بنابراین مسئولیت دولت، شالوده حقوق معاهدات را فراهم می کند و مهمترین بخش حقوق بین الملل عام را تشکیل می دهد.

مسأله ای که گهگاه در نوشته های حقوقی مورد بحث قرار گرفته این است که مبنای مسئولیت دولت، تقصیر است یا مفهومی مرتبط با مسئولیت مطلق که معمولاً به عنوان «مسئولیت عینی» شناخته می شود؛ البته تردیدی نیست که اگر تقصیر و قصد اثبات شوند، برای تحقق مسئولیت کافی هستند اما سؤال این است که آیا با عدم اثبات تقصیر یا قصد ایجاد ضرر، مسئولیتی محقق خواهد شد یا خیر؟ پاسخ فنی صحیح، توجه به این امر است که هر قاعده یا اصل منفرد حقوقی بین المللی، محتوی مفهومی خاص است. گرچه برخی قواعد، دربردارنده اشارات صریحی در خصوص نقض تقصیر و در نتیجه ارتباط اصول کلی با یک دیگر هستند.

از نظر حقوق اثباتی (Positive Law)، وضعیت روشن است. رویه دولتها و نیز آراء دیوان های بین المللی بر مفهوم مسئولیت عینی صحنه می گذارند. تعداد اندکی از حقوقدانان به نظریه تقصیر گرایش دارند، زیرا در فهم استدلال دیوان در قضیه کانال کورفو (رای ماهوی)<sup>7</sup> دچار سوءبرداشت شده اند. این سوءبرداشت ناشی از تأکید رای بر ضرورت اثبات آگاهی (یا امکان آگاهی) طرف آلبانیایی نسبت به وجود مین ها در دریای سرزمینی اوست. در واقع، در آن قضیه آگاهی، پیش نیاز تکلیف حقوقی دولت حاکم بر یک قلمرو جهت اختطار نسبت به وجود مین ها قلمداد شد. در آنجا دیوان تصمیم نداشت مبنای نظریه کلی تقصیر یا دیگر نظریات را بپذیرد.

در قضایای دیگر، ملاحظات سیاست حقوقی در ستیز با پذیرش دیدگاه تقصیر بوده است. حکومتها از طریق کارگزاران و ارکانشان عمل می کنند. مانند شرکتها که موجوداتی حقوقی هستند و در نتیجه فقط از طریق کارگزارانشان می توانند عمل نمایند. اگر دولت شاکی مجبور باشد اندازه ای از آگاهی یا قصد در سطح بالای حکومت را با توجه به فعلها یا ترک فعلهای مقامات زیردست اثبات نمایند، کارآمدی تکالیف و نهادهای بین المللی کاهش خواهد یافت.

اینک باید به جنبه دیگری از موضوع بپردازم: رابطه میان مسئولیت و دیگر حوزه های حقوق بین الملل. بسیاری از اصول حقوق بین الملل با تخصیص قدرت و روابطی مرتبط است که مانع تحقق مسئولیت دولت می شوند. بنابراین برای مثال، حتی اگر ادعای حاکمیت بر بخش معینی از یک سرزمین، منطقه فلات قاره یا منطقه انحصاری اقتصادی قابل طرح باشد و اثبات شود و مورد حکم هم قرار گیرد، این حکم شامل مسئولیت دولت نیست.

وضعیت متفاوت دیگر وقتی ایجاد می شود که ادعای حاکمیت سرزمینی یا دیگر حقوق صلاحیتی منجر به توسل به اقدامات قهری می شود. چنان که در قضیه شیلات انگلیس و نروژ<sup>8</sup> از دیوان خواسته شد تا اعتبار قانونی یک نظام تعیین خط مبداء را برای منطقه ماهیگیری اعلام نماید. همچنین بریتانیا به عنوان دولت خواهان، در

<sup>7</sup> *Corfu Channel (United Kingdom v Albania) case, ICJ Reports, 1949, p 4.*

<sup>8</sup> *Anglo-Norwegian Fisheries (United Kingdom v Norway) case, ICJ Reports, 1951, p 131.*

خصوص توقیف کشتی های ماهیگیری بریتانیایی در آبهای دریای آزاد به وسیله نروژ از دیوان تقاضای تعیین و پرداخت غرامت نمود. البته این موضوع در مرحله استماع شفاهی از قلم افتاد.

مناسب است به این نکته اشاره شود که در زمینه دادرسی قضیه شیلات انگلیس و نروژ، نروژ بابت خسارات ناشی از عدم شناسایی حاکمیت نروژ و اقدام متعاقب قایق های بریتانیا در منطقه ماهیگیری نروژ، حق مطالبه خسارت در آینده را محفوظ داشت.<sup>9</sup>

قاعده خاصی که به وسیله دیوان اعمال شده این است که به دولتهای خواهان اجازه نمی دهد ادعاهای اولیه خود را به وسیله تعدیل دادخواستها توسعه دهند. تعدیل دادخواست یک رویه معمول است و تمایز میان تعدیل مجاز یک ادعا و بنیان گذاشتن ادعایی جدید به وسیله دادخواست اصلاحی، به نظرات حقوقی متفاوتی منجر می شود. در قضیه معبد پریه و بهار (رأی ماهوی)،<sup>10</sup> کامبوج طی اظهارات نهایی خود از دیوان درخواست نمود که دستوری مبنی بر اعاده پیکره ها و دیگر اشیاء برداشته شده از معبد به وسیله مقامات تایلندی از سال ۱۹۵۴ صادر نماید. دیوان این خواسته را - که در دادخواست مطرح نشده بود - خود، جزء تلویحی و پیامد اصل حاکمیت دانست.<sup>11</sup> در آن قضیه، قاضی تاناکا و قاضی مورلی طی اعلامیه مشترکی دیدگاه متفاوتی را ابراز و بیان کردند که ادعای مربوط به اشیاء برداشته شده از معبد، یک «موضوع کاملاً متفاوت» از ادعای حاکمیت است.<sup>12</sup> در رأی ماهوی قضیه شیلات (جمهوری فدرال آلمان علیه ایسلند)، دیوان دادخواست ادعای غرامت بابت اعمال زیان آور مورد ادعا به وسیله قایق های گشت زنی ایسلند را کنار گذاشت، اما عدم موافقت با این درخواست بر مبنای این دیدگاه نبود که موضوع، خارج از قلمرو اختلافی است که دیوان نسبت به آن صلاحیت دارد. دیوان چنین اعلام نمود که:

«موضوع مورد بحث اخیر، بخشی از اختلاف طرفین است و اختلافی را نسبت به توسعه صلاحیت ماهیگیری ایسلند تشکیل می دهد. خواسته مبتنی بر وقایعی است که پس از ثبت دادخواست روی داده اما مستقیماً ناشی از مسأله موضوع اصلی دادخواست است. چنین امری در محدوده صلاحیت دیوان بر اساس شرط مصالحه یادداشت های مبادله شده مورخ ۱۹ ژوئای ۱۹۶۱ می باشد.»<sup>13</sup>

بدیهی است که مسأله خواسته های جدید به هیچ وجه مربوط به آیین دادرسی نیست بلکه مشمول مقررات مربوط به ماهیت دعوی است. همچنین می توان گفت که دیگر موضوعات ناشی از چنین خواسته هایی به قاعده درآمده اند. بدین ترتیب نظریه مخالف مشترک مهم قاضی اونی یاما، قاضی دیلارد، قاضی خیمنز دو آرچگا و قاضی والدوک در قضایای آزمایش های هسته ای بیشتر نشان می دهد که ویژگی ضروری ادعای استرالیا، اقدام

<sup>9</sup> *Ibid.*

<sup>10</sup> *Temple of Preah Vihear (Cambodia v Thailand) case, ICJ Reports, 1962, p 6.*

<sup>11</sup> *Ibid*, p 36.

<sup>12</sup> *Ibid*, pp 37-38.

<sup>13</sup> *Fisheries Jurisdiction (Federal Republic of Germany v Iceland) case, ICJ Reports, 1974, p 175, at p 203 (para 72).*

به صدور یک رأی اعلامی بود و در نتیجه رد دادخواستها با توجه دعاوی که با در نظر گرفتن اعلامیه فرانسه راجع به پایان آزمایش های فضایی متوقف شده و مورد اعتراض قرار نگرفته، غیرممکن است.<sup>۱۴</sup> در این مرحله ضروری است به تصمیمات دیوان در قضایای برجسته ای راجع به مسئولیت دولت بازگردیم. بحث را با قضیه کانال کورفو آغاز می کنیم. این رأی، نشانه مفیدی از گذار ضروری حقوق مسئولیت از کلیات ذکر شده در ادبیات حقوقی به سوی مسائل خاص درباره ترتیب و نظم ادله، معیار اثبات و اعمال اصول حقوقی مرتبط در یک وضعیت خاص را فراهم می نماید.

با توجه به وقایع مربوط به مین گذاری، دیوان چنین تصمیم گرفت که:

«دو کشتی در آبهای سرزمینی آلبانی در کانال مین روبی شده و چک شده، دقیقاً در جایی که اخیراً مین گذاری شده بود بر اثر برخورد لنگر با مین های آلمانی GY که سه هفته بعد کشف شدند، منجر گردیدند. خسارات وارده به این کشتی ها با خسارات ناشی از مین های شناور یا مین های آلمانی GR تفاوت داشت اما ماهیت و وسعت این خسارات مانند خسارات ناشی از همان نوع مین هایی بود که در میدان مین یافت شد. در چنین اوضاع و احوالی، دیوان به این نتیجه می رسد که انفجارها به علت مین های متعلق به آن حوزه مین گذاری شده بوده است.»<sup>۱۵</sup>

یافته های نهایی چنین بود که دلیلی بر اثبات مین گذاری توسط آلبانی وجود نداشته و آلبانی امکان مین گذاری را نداشته است. هیچ دلیل قابل استنادی نیز برای اثبات مین گذاری توسط یک طرف ثالث وجود نداشت. علاوه بر این هیچ دلیلی وجود نداشت که اثبات نماید آلبانی نسبت به وجود مین ها در شمال کانال کورفو در یک مجرای قابل کشتی رانی که قبلاً مین روبی شده بود آگاهی داشت.

استدلال آخری که بریتانیا مطرح نمود این بود که مین گذاری نمی توانسته بدون آگاهی حکومت آلبانی انجام شده باشد. دیوان بدواً درصد برآمد که معیار مناسبی برای اثبات این ادعا تعیین نماید. در اولین مورد، دیوان چنین مقرر نمود که وجود کنترل اعمال شده به وسیله دولت بر قلمرو و آبهای سرزمینی اش، فی نفسه نه مشمول تحقق مسئولیت می شود و نه بار اثبات دعوی را تغییر می دهد.<sup>۱۶</sup>

دیوان سپس ادامه می دهد:

«از سوی دیگر وجود چنین کنترل سرزمینی انحصاری توسط دولت بر مرزهایش، بر روشهای ممکن برای اثبات آگاهی آن دولت نسبت به چنین رویدادهایی تأثیر می گذارد. به دلیل این کنترل انحصاری، دولت دیگری که قربانی نقض حقوق بین الملل است، اغلب به طور مستقیم قادر نیست وقایع منجر به مسئولیت را اثبات نماید. چنین دولتی باید اجازه داشته باشد کمی آزادانه تر به ادله موضوعی و مرتبط با موقعیت توسل جوید. اینگونه استدلال

<sup>14</sup> *Nuclear Tests (Australia v France) case, ICJ Reports, 1974, p 253, at pp 312–19.*

<sup>15</sup> *Corfu Channel case, above n 7, p 15.*

<sup>16</sup> *Ibid, p 18.*

غیرمستقیم در تمام نظام‌های حقوقی پذیرفته شده است و کاربرد آن در آراء بین‌المللی شناسایی شده است. این امر به دلیل اهمیت خاصی که دارد موقعی که استدلال بر اساس مجموعه وقایع مرتبط با یکدیگر مبتنی است که منطقیاً به نتیجه‌گیری واحدی منجر می‌شود، باید مورد توجه قرار گیرد.

بنابراین دیوان باید بررسی کند که آیا این استدلال به وسیله ادله غیرمستقیمی که حاکی از آگاهی آلبانی نسبت به مین گذاری در آبهای سرزمینی اش باشد، جدای از هرگونه اغماض او نسبت به این عمل، تصدیق می‌شود یا خیر؟ اثبات، ممکن است از استناد به وقایعی که مجالی برای هیچ تردید معقولی باقی نمی‌گذارند، استنتاج شود. واقعیت مورد استناد، جدای از عناصری که مرتبط با مسأله اغماض هستند، می‌تواند مبنا قرار گیرد.<sup>۱۷</sup>

دیوان، سپس به دقت ادله غیرمستقیم بر آگاهی آلبانی نسبت به مین گذاری در آبهای سرزمینی اش را تحلیل نمود. چنین ادله ای شامل این واقعیت می‌شود که آلبانی پس از واقعه پیشین ماه می ۱۹۴۶، بر آبهای شمال کانال کورفو، دید کاملی داشته است و با توجه به نظرات ارائه شده توسط کارشناسان به دیوان، مین گذاری برای گارد ساحلی آلبانی قابل رؤیت بوده است.

سرانجام دیوان اعلام نمود که آلبانی بابت انفجارهای واقعه در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۴۶ در آبهای خود، مسئول است. این تصمیم منتج از نتیجه‌گیری دیوان در خصوص «حقوق قابل اعمال» و «وقایع» بود که چنین بیان گردید:

«با توجه به همه وقایع و ملاحظات فوق‌الاشاره، دیوان چنین نتیجه می‌گیرد که کارگذاشتن مین در میدان مین که سبب انفجارهای ۲۲ اکتبر ۱۹۴۶ شده است نمی‌تواند بدون آگاهی حکومت آلبانی اتفاق افتاده باشد. تعهدات آلبانی در اثر این آگاهی بین طرفین مورد اختلاف نیست. مشاور حقوقی حکومت آلبانی صراحتاً پذیرفت که "اگر آلبانی عملیات مین گذاری را پیش از حوادث ۲۲ اکتبر اطلاع می‌داد و به موقع به کشتی‌ها و قایق‌های بریتانیا کلیت وجود مین‌ها را در کنال کورفو هشدار می‌داد، گرفتار مسئولیت می‌شد.."

تعهدات لازم الاجرای مقامات آلبانی شامل اطلاع رسانی (به طور کلی به نفع کشتی رانی) نسبت به وجود مین در آبهای سرزمینی و هشدار به کشتی‌های بریتانیایی نزدیک نسبت به خطر قریب الوقوع انفجار بر اثر وجود مین بود. این تعهدات بر مبنای کنوانسیون هشتم لاهه (۱۹۰۷) که در زمان جنگ قابل اعمال می‌باشد، نیست بلکه بر مبنای اصول کلی و شناخته شده قطعی است؛ یعنی: ملاحظات اولیه انسانی که هم در زمان صلح و هم جنگ قابل

<sup>17</sup> Ibid.

اعمال است، اصل آزادی ارتباطات دریایی و این اصل که هیچ کشوری اجازه ندارد آگاهانه سرزمین خود را بر ضد حقوق کشورهای دیگر مورد استفاده قرار دهد.

در واقع آلبانی نه وجود مین را اطلاع رسانی کرده و نه خطر قریب الوقوع را به کشتی های بریتانیایی هشدار داد.<sup>۱۸</sup>

این رأی دیوان در خصوص اجتناب از کلی سازی اصول و تقارن های ساده در قلمرو مسئولیت دولت، تذکری ارزشمند است. اهمیت تمرکز بر ویژگی دقیق اصول حقوقی و انگیزه اقدام دیوان در این قضیه خاص، مجدداً در قضیه مربوط به اقدامات نظامی و شبه نظامی در/علیه نیکاراگوئه (رأی ماهوی) بروز یافت.<sup>۱۹</sup> در این قضیه همچنین مبانی انتساب مسئولیت مربوط به ماهیت سبب خاص یک عمل و نوع ادله، فراهم شد. در خصوص حملات مستقیم به بندرها و تأسیسات و مین گذاری در آبهای داخلی و سرزمینی نیکاراگوئه، این اعمال توسط اتباع یا دیگر کارگزاران ایالات متحده انجام شده بود. برنامه ریزی، هدایت و حمایت و اجرای عملیات برعهده اتباع یا کارگزاران خارجی ایالات متحده بود. براین اساس، انتساب این اعمال به ایالات متحده اثبات گردید.<sup>۲۰</sup> در خصوص نقض حاکمیت نیکاراگوئه به وسیله پرواز هواپیماها، ادله به بخش عمده اجازه نامه های ورود در اسناد ارائه شده به شورای امنیت بستگی داشت<sup>۲۱</sup> و در نتیجه انتساب مسئولیت به ایالات متحده مشکلی ایجاد نکرد.

تحقق مسئولیت به خاطر هدایت اقدامات شبه نظامی کنتراها علیه نیکاراگوئه از پایگاه هایی در هندوراس و کاستاریکا، دیوان را مجبور به تشخیص های مهمی نمود. به ویژه درجه کنترل اعمال شده توسط ایالات متحده، مسأله ای بحرانی بود. دیوان تشخیص داد که کنتراها مورد حمایت ایالات متحده بوده اند اما چنین نتیجه گرفت که درجه کنترل اعمال شده توسط آمریکا دلالت بر آن ندارد که اعمال انجام شده توسط کنتراها در نیکاراگوئه و علیه این کشور قابل انتساب به ایالات متحده است.<sup>۲۲</sup>

نتیجه این بود که مساعدت ایالات متحده به کنتراها به شکل آموزش، تجهیز نظامی و تأمین مالی آنها نقض تعهدات آمریکا براساس حقوق بین الملل عرفی درخصوص عدم مداخله در امور کشور دیگر محسوب می شود.<sup>۲۳</sup> به همین ترتیب، مساعدت به کنتراها نقض اصل ممنوعیت توسل به زور<sup>۲۴</sup> و تجاوز به حاکمیت سرزمینی نیکاراگوئه بوده است.<sup>۲۵</sup>

در مقابل این تصمیمات، دیوان بیان داشت که رابطه میان ایالات متحده و کنتراها آنچنان نزدیک نبوده است که ایالات متحده را بابت نقض های حقوق بشردوستانه توسط اعضای کنتراها مسئول سازد.<sup>۲۶</sup> باید مجدداً به این

<sup>18</sup> *Ibid*, p 22.

<sup>19</sup> Case Concerning Military and Paramilitary Actions In and Against Nicaragua (Nicaragua v United States) case, ICJ Reports, 1986, p 14.

<sup>20</sup> *Ibid*, pp 45–51 (paras 75–86).

<sup>21</sup> *Ibid*, pp 51–53 (paras 87–91).

<sup>22</sup> *Ibid*, pp 61–65 (paras 109–16).

<sup>23</sup> *Ibid*, pp 123–25 (paras 239–42).

<sup>24</sup> *Ibid*, pp 118–19, (paras 227–28), p 128 (para 251).

<sup>25</sup> *Ibid*, pp 127–28 (paras 250–52).

<sup>26</sup> *Ibid*, pp 62–65 (paras 109–16); pp 129–30 (paras 254–56).

نکته اشاره نمود که در قضیه تادیچ نزد دادگاه کیفری بین المللی سازمان ملل برای یوگسلاوی سابق، شعبه دوم رسیدگی، از نظر موضوعی میان آن قضیه و قضیه نیکاراگوئه با احتیاط، تمایز قائل شد.<sup>۲۷</sup>

در نتیجه گیری، باید به طور خلاصه دیدگاه خود را در خصوص قضایای برجسته مورد اشاره تکمیل نمایم. قضیه گروگانگیری تهران<sup>۲۸</sup> در این زمینه اهمیت دارد. دیوان در این قضیه، بر مبنای پذیرش و تأیید اعمال زیان آور افرادی که به عنوان کارگزار حکومت اقدام نکرده بودند، مسئولیت دولت خوانده را تأیید می نماید.<sup>۲۹</sup> همچنین این قضیه، نظام به هم پیوسته تعهدات ناشی از کنوانسیون وین درباره روابط دیپلماتیک را مطرح نمود. سرانجام قضیه نیکاراگوئه است<sup>۳۰</sup> که با مسأله پیچیده اختلافات چندجانبه مرتبط است. مرور قضایا را در برخی جنبه ها در راستای اجتناب از اظهار نظر نسبت به برخی رسیدگی های اخیر دیوان خلاصه می کنم.

نتیجتاً دو ملاحظه عمده باید مورد توجه قرار گیرد. در وهله اول، حقوق مسئولیت دولت بر اساس اعمال در وضعیت های واقعی رشد می کند. در این زمینه، رویه دیوان اهمیت عمده ای دارد. دوم این که سؤال خوبی در اینجا وجود دارد که بدون شک بی پاسخ باقی مانده است. و آن عبارتست از مسأله تعادل میان نقش دیوان در زمینه حل اختلاف به عنوان نویسنده اعلامیه های حقوق از یک سو و نقش دیوان در زمینه اجرای آرا و مدیریت بحران. این مسأله و معادله سخت، مخصوصاً در فضای حقوقی جبران خسارات مطرح می شود.

---

<sup>27</sup> *Prosecutor v Tadic case, International Law Reports*, vol 112, p 2 at pp 188–200.

<sup>28</sup> *United States Diplomatic and Consular Staff in Tehran (United States v Iran) case, ICJ Reports*, 1980, p 3.

<sup>29</sup> *Ibid*, paras 73–76.

<sup>30</sup> *Certain Phosphate Lands in Nauru (Nauru v Australia) case, ICJ Reports*, 1992, p 240.